



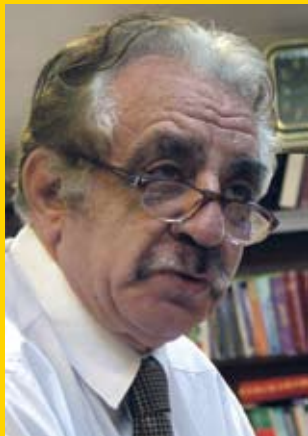
پیشکوه و علوم انسانی
راهنمای جامع علوم

بچه‌ها وقتی به نقشه‌ی ایران نگاه می‌کنند از ارومیه تا سلماس و خوی و ماکو را گوش راست شیر ایران می‌شناسند. با این تمثیل نقشه‌ی میهن را از بر می‌کنند. ارومیه و سلماس در تعلقشان به دریاچه‌ی بی‌نظیر و متأسفانه رو به نابودی ارومیه شناخته می‌شوند، ماکو و خوی موقعیتی مستقل دارند: اولی در پیوند با مسیر اصلی حمل و نقلی به سمت مرز بازرگان و دومی به‌عنوان شهری دور و جدامانده که چالدران، این محل نبرد و مقاومت ایرانیان در برابر توسعه‌طلبی عثمانی را به یاد می‌آورد. تمامی آذربایجان، شامل سه استان آذربایجان شرقی، آذربایجان غربی و اردبیل، زادگاه زایایی و فخر ایران زمین است. تلاش اولیه‌ی اوزون حسن آق قویونلو پس از برداشتن سلسله‌ی عشایری قرقویونلو و برای تشکیل اولین دولت ملی به شیوه‌ی معاصر و در یکی از کهن‌ترین دولت - ملت‌های جهان آن‌هم در سرزمینی چند قومیتی، خود ناکام ماند اما راه‌گشا. این آذربایجان بود که تشکیل چنین دولتی را محقق ساخت در دولت صفوی.

اصلی گشایش تاریخ ایران و حرکت رو به جلوی جامعه بود. دشمنان مشروطه را که در زمان آن بشماریم و بر نیتشان واقف شویم خواهیم دانست که قرار بود مسیر تاریخ این‌را در کدام جهت هر چه ارتجاعی‌تر و وابسته‌تر حرکت دهند. آذربایجان به نجات آمد. مشروطه و جنبش‌های آذربایجان و در کنار آن گیلان، اصفهان، تهران و مشهد همه‌ی سرزمین ایران را دچار تحول کرد.

وجه تسمیه‌ی شهر خوی جای بحث‌های ادبی و تاریخی زیادی داشته است که خود جذابیت فکر و مطالعه را دارد. اما به هر حال مناقشه‌ای سخت را ایجاد نمی‌کند:

۱- به گفته‌ی محمد امین ریاحی شاید این نام آمیزه‌ای از شهر "اولخو" که ۲۷۰۰ سال پیش در همین جا قرار داشت و دژ "ساردوری" که یکی از شاهان اور آرتو (تمدن ماورای قفقاز و آراتاسی) با همین نام در کنار اولوز ساخته بود، بی ارتباط نباشد.



یادداشتی بر مرارت‌های مردم خوی در طول تاریخ

روزگار پرفراز و نشیب خوی

دکتر فریبرز رئیس‌دانا

اما آذربایجان و مردم آن به گواهی تاریخ هیچ مسئولیتی در قبال رفتارهای ظالمانه، فساد و ضعف و خرافه‌پرستی شماری از شاهان بعدی صفوی بر عهده نداشتند بلکه خود نیز زیر جباریت این سلسله و سران قزلباش سوخته‌اند.

مردم آذربایجان پس از آن، حمایت از دولت نادر در تشکیل نخستین مجلس موسسان گسترده‌ی جهان و سپس تأثیرگذاری بر اصلاحات عصر قاجار در تاریخ آذربایجان را ثبت کردند. با وجود آن‌که گروه تبریزی امیران قاجار که وابسته به ولیعهدها بودند در برابر اصلاحات گروه تهران سنگ‌اندازی و توطئه می‌کردند و در مقابل وابستگی بخشی از اینان به انگلیس، خود به روسیه تزاری وابستگی داشتند، باز هم بار اصلی نخستین تحول‌خواهی‌های معاصر به دوش روشن‌فکران آذربایجانی بوده است. در جنگ‌های ایران و روس که تجاوزطلبی تزار با حماقت و خیال‌پروری دولت فتحعلی شاه عامل و آتش و ویرانی و ننگ آن و دل‌سردی‌های ناشی از آن بود، باز مردم آذربایجان مجاهدت‌ها کردند و سرانجام نیز به دو دیار تجزیه شدند، و زیر سلطه‌ی دولت‌های دو طرف قرار گرفتند.

با این‌همه وصف مردم آذربایجان، به‌ویژه روشن‌فکران آگاه و ترقی‌خواه، نمایندگان انقلابی مردم، مشروطه را به ارمغان آوردند و مشروطه با همه‌ی ناکامی‌ها و هزینه‌هایش، باز هم مرحله‌ی

۲- واژه خوی در زبان کردی و پهلوی به معنای نمک است و خوی دارای معادن نمک است. کردها به گفته‌ی خودشان بازمانده از مادها هستند. بنابراین می‌توان پذیرفت که این واژه ریشه در زبان پهلوی و تمدن ماد دارد.

۳- دیگر این‌که در زبان پهلوی خوی به معنی عرق است و امروز نیز خوی همین معنی را می‌دهد. حافظ نیز شعری در بر دارنده‌ی این واژه دارد:

زلف آشفته و خوی کرده و خندان لب و مست

پیرهن چاک و غزل خوان و صراحی در دست

والی آخر و در شهر خوی گل سرخ زیاد به بار می‌آید و از آن عرق و گلاب می‌گیرند. پس نام خوی از همین جا می‌آید. ظهیر خونجی شاعر سده‌های ۶ و ۷ می‌گوید.

گل را مبارک رخ و فرخنده پی است

هر جا که بود زینت آن جا ز وی است

گفتم: ز کدام شهری، ای من خاکت

گفتا: نشنیده‌ای که اصلم ز خوی است

۴- ماه خرداد را که گل‌ها شکفته می‌شوند و در خوی هم تلالشی گلانه آغاز می‌شود "گل‌ماه" می‌نامند که گویش پهلوی ماه گل است.

شهر خوی را به‌خاطر استقرار در محلی که از حیث ارتفاعی

**یادمان باشد که زنده
یاد محمد امین ریاحی
اهل خوی بود و کتاب
تاریخ خوی را در کنار
آثار ادبی دیگر نگاشته
و صرف نظر از دیدگاه و
سلیقه‌اش در سبک ادبی
و تفسیر تاریخ، میراث
تاریخی برای خوی و
میراث ادبی برای ایران
به جای گذاشته است**

پایین است اصطلاحاً "خوی چو خوری" می‌گویند. خوی (با تشدید یا) در عربی به معنای زمین پست و صاف و هموار بوده است. شاید قبایل عرب که به ایران هجوم آورده و به آن دیار رفته‌اند این نام را بر آن نهادند.

۵- البته روستاهایی به نام خوی در بیرجند، خویا در اصفهان، خویمن در خوی، خویین در شماری از مناطق ایران وجود دارند. در قرن چهارم نیز به گفته‌ی محمد امین ریاحی در ری و قم محل‌هایی با این نام وجود داشته است. در این محل‌ها معدن نمک وجود شته است. زمین هم لزوماً پست نبوده است. پس واژه‌ی خوی از کجا می‌آید.

یادمان باشد که زنده یاد محمد امین ریاحی اهل خوی بود و کتاب تاریخ خوی را در کنار آثار ادبی دیگر نگاشته و صرف نظر از دیدگاه و سلیقه‌اش در سبک ادبی و تفسیر تاریخ، میراث تاریخی برای خوی و میراث ادبی برای ایران به جای گذاشته است. او در سرآغاز کتابش از تأیید و تأکید یکی از این روایت‌ها

خودداری می‌کند ولی البته نظر و گرایش خود را نیز دارد. من نیز چنین می‌کنم. فقط می‌گویم خوی خوی است و به همین نام در اشعار خاقانی شروانی و لامعی گرگانی و از همه مهم‌تر مردم این و دیار از گذشته‌های دور تاکنون تلفظ شده است. لهجه‌های آذربایجانی آن تفاوتی با لهجه‌های فارسی، کردی، ارمنی، گیلانی و دیگر لهجه‌ها ندارد. پس خوی خوی است و مردم آن مردم زنده دل، پر تلاش و عمیق خوی با تاریخی بس پر فراز و نشیب.

واقعیت این است که با تکیه بر تحقیقات از جمله بررسی‌های ریاحی فقید می‌شود به این نتیجه رسید که نظریه‌ی شهر اولخو به واقعیت نزدیک‌تر است. شهر خوی مانند خیلی از شهرهای دیگر در اطراف خود تغییر مکان داده است. از کتیبه‌های آشوری بر می‌آید که از قرن نهم تا پایان قرن هشتم پیش از میلاد از قطور (نزدیکی مرز ترکیه) تا مرند منطقه‌ای "سان گی بودر" نامیده می‌شد و در قلمروی دولت اورارتو بود. این ناحیه جایی زراعی



**شاه اسماعیل به آبادانی
شهر خوی اهتمام ورزید
و این شهر را پایتخت
زمستان خود کرد. او
در تابستان ۹۲۰ ه ق
در برابر تهاجم سلطان
سلیم خود را به خوی و از
آن جا به چالدران رسانید
و با سپاهی بیست هزار
نفری در برابر ارتش
نفری عثمانی به مقاومت
پرداخت**

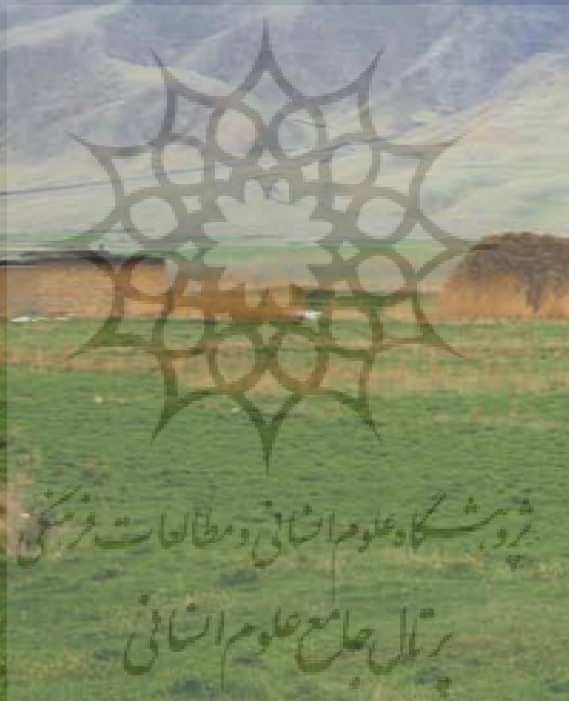
۲۳۰ ه ق) از آن یاد کرده است.

خوی در تاریخ خود بلای جنگ، تجاوز، تنازع میان حکام را به خود زیاد دیده است. در تاریخ‌های ارمنی آمده است که یک بار ابوالهیبی، حاکم خوی و سلماس به واسپورگان (منطقه‌ی وان، اردوبار و نخجوان) تاخت و حکمران آن‌جا "در نیق" را اسیر کرد. اما این تعدی بی پاسخ نماند و ارمنی‌ها پس از آن به خوی (با به قول محقق دیگر به اهر و در زمان) تاختند و ابوالهیبی را شکست دادند و حاکم خود را پس گرفتند و بردند. در این میان آنچه نصیب دیگر مردم آن منطقه خوی شد کشتار و بی رحمی و غارت بود. این وقایع در سال‌های ۳۳۷ تا ۳۴۱ ه ق رخ داده‌اند.

شاید نتیجه‌ی این تجاوزها و غارت‌ها بعد از زمان حمله‌ی اعراب به ایران بوده است که خوی را با وجود آن‌که در مرکز سرزمینی پر آب و سرسبز قرار داشت از اعتبار انداخته است. در سال ۴۳۸ ه ق ناصر خسرو قبادیانی، حکیم و شاعر معروف،

و سرسبز بود و کوهستان‌های آن در گذشته مثل همه جای ایران کاملاً پوشیده از جنگل بودند. مهم‌ترین شهر این ناحیه اولخو بود. در این منطقه بنا به گزارش آشوری‌ها روش آبرسانی و آبیاری وجود داشته است. تهاجم آشوری‌ها در سال ۷۱۵ پیش از میلاد منجر به نابودی باغ‌ها و سوخته شدن مزارع و جنگل‌ها و شهرها شد.

شهر خوی تا ۲۵۰ سال پیش چندین بار دوره‌ی رکود و فترت و نیمه‌جانی را آزمود. شهر فعلی شاید بیش‌تر از ۲۵۰ سال عمر نداشته باشد. اصطخری (در گذشته‌ی ۳۴۶ ه ق) از خوی نام می‌برد و این‌که از سلماس تا خوی ۷ فرسنگ (۴۲ کیلومتر) راه است. به هر روی بر خلاف امروز که خوی با ارومیه و سلماس منطقه‌ی واحدی را تشکیل می‌دهند در گذشته با شهرهای کناره‌ی جنوبی ارس راهرو مغان یک سرزمین حکومتی واحد بوده است. (و این نام مغان نیز قدمتی بیش از ۲۰۰۰ سال را می‌رساند) ابن خرداد به، در کتاب المسالک و الممالک (۲۳۴-



شرح سفر خود از تبریز تا خوی و از آنجا تا برکری را که ۵۷ روز طول کشیده و سی چهل روز آن هم توقف در میانه‌ی راه بود می‌نویسد. اما چیزی درباره‌ی خوی به رشته‌ی تحریر در نمی‌آورد.

طغرل سلجوقی در سال ۴۴۶ ه ق به تبریز و در ۴۵۴ به خوی آمد. او از مردم خوی ده هزار دینار خراج می‌خواست. مردم بی‌نوا با آن گذشته‌ی پررنج و محرومیت خود چیزی نداشتند که بتوانند چنین وجهی را تقدیم کنند. آن‌ها حاضر بودند تنها ۴ هزار دینار بپردازند. حاصل آن‌که جنگی در گرفت که چهل روز ادامه یافت.

سرانجام مردم به تنگ آمدند. شکست خوردند و امان خواستند و مجبور شدند سی هزار دینار از خون و خانواده و دار و ندارشان بگیرند و بدهند و تازه گروهی از رهبران و فرماندهان‌شان نیز دستگیر و کشته یا دست بریده شدند. شماری از خوانین شهر نیز مثل همیشه همدلی با مردم را فدای تثبیت موفقیت و قدرت خود کردند و به انتقام‌جویی از رهبر مقاومت یوسف ابن منکین اقدام کرد و با شکنجه و ضرب و شتم او در ملا عام در صدد به دست آوردن دل سلطان سلجوقی برآمدند که آن‌هم ناکام ماند. در عوض برادرزاده‌ی یوسف، موسی، به میدان آمد باز قهرمانانه در دفاع و حمایت و امنیت مردم خوی سینه سپر کرد و توانست عمال سلطان سلجوقی و خوانین نابکار را از شهر براند.

پس از مرگ طغرل و به سلطنت رسیدن پسرش آلب ارسلان، جنگی هم بین این سلطان و قیصر روم در گرفت که باز تاوانش را مردم آذربایجان و از جمله مردم خوی دادند. بالاخره پس از شکست سپاه روم در حوالی خاک ایران و به اسارت درآمدن قیصر، سپاه ایران رو به سمت روم گشود. آن‌گاه خوی در مسیر ارتباطی قرار گرفت و دوره‌ی آبادانی نسبی‌ای را آغاز کرد. سلجوقیان زبان خود را برای مردم آذرآبادگان به یادگار گذاشتند و آن خطه را که پر از سرسبزی و مراتع و مفید بود به اشغال درآوردند. سلطان سنجر از پادشاهان پرآوازه و مقتدر سلجوقی که رسید، او دهان باز کرد تا همه‌ی خوی را ببلعد. او خوی را خالصه‌ی خود اعلام کرد.

من از شرح تاریخ خوی در زمان حضور جلال‌الدین خوارزمشاه، فرماندهی مقاومت در برابر مغولان که خودش هم به موقع، امر سلطانی جباری ایرانی را فراموش نمی‌کرد، می‌گذرم. عصر حکومت در خفای ملکه‌ی خوی، همسر اتابک اوزبک، که از مقابل مغولان پس از شنیدن خبر قتل عام و شهرسوزی همدان به دست آنان در ۴۱۸ ه ق گریخت، و پیوستن و ازدواج او با جلال‌الدین خوارزمشاه مقاومت آنان برای حفظ حاکمیت در خوی را نیز مرور نمی‌کنم، گرچه این دوره تاریخ جذابی است و بخش مهمی از تاریخ حمله‌ی مغول را تشکیل می‌دهد، به هر حال استقرار دولت سلجوقی و حکومت ۹۰ ساله اتابکان آذربایجان آرامش در منطقه از جمله در خوی را پدید آورد و رشد و رونق اقتصادی، فرهنگی را موجب شد تا این‌که نوبت استیلای مغول رسید، روز از نو شد اما روزی از نو نشد، بلکه به کام مردم زهر شد.

هجوم مغول در ۶۲۸ ه ق به خوی و منطقه آسیب فراوان



مقبره شیخ صفی‌الدین در دشت چالدارن

گورکانی در ۸۰۷ ه ق و چه پس از آن هر وقت هم جنگی در تبریز در می گرفت و امرا و حکام محلی، از شاهان قیباق گرفته تا شاهان جلایر یا امیران تبریزنشین حاصل آن بود که یکی از طرفین به خوی می رفت و اردو می زد و تخریب می کرد یا در معرض تهاجم طرف دیگر قرار می داد. ترکمن ها هم (قرقویونلوها و آق قویونلوها) ۱۲۲ سال در آذربایجان حکومت کردند اما این دوره را بی جنگ و گریز و بی آثار محنت بار بر خوی نگذارند. هنوز در میان روستائشینان خوی لطیفه ها و حکایت ها درباره دیر فهمی و کم دانی این حکام بر سر زبان هاست. بالاخره در ۱۸۷۳ میلادی اوزون حسن آق قویونلو به خوی آمد، حاکمان آق قویونلو را برانداخت و آن گاه پایه ی واثقی برای نخستین دولت ملی ایران ریخته شد. اما این جلوس شاه اسماعیل در ۹۱۷ ه ق در تبریز بود که دولت ملی فراگیر را تحقق بخشید. سی سال پیش از آن در اوایل حکومت اوزون حسن سفیر ونیز که به دربار

رساند. در پاییز سال ۶۲۷ بود که خیر حمله ی مغول در آذربایجان پیچید. این درحالی بود که شریف الدین وزیر سلطان جلال الدین خوارزمشاه، فرماندهی عالی مقاومت در برابر مغول ها که بیش از آن آنان را سکونت هم داده بود، در شهر میانه به عوض بسیج مردم و حمایت از بی پناهان به دنبال مال و منال و قدرت و سرگرم جنگ و گریز با رقیبان، آزار ملکه، مصادره ی اموال مردم و فقیرسازی شهر بود. اعدام او از سوی جلال الدین نیز دردی را دوا نکرد. امرا و شاهان سلجوقی روم و شام در این اثنا به جای واکنش به فاجعه در جستجوی تحکیم موقعیت خود و نابودی جلال الدین خوارزمشاه بودند. جلال الدین پس از شکست خوردن راهی تبریز و از آن جا متوجه دشت مغان شد و بالاخره در میانه ی سال ۶۲۸ ه ق یکی از کردها که برادرش در خلال جنگ سال پیش از آن کشته شده بود این شاه و فرماندهی مقاومت و موثر ترین رهبر برای تشکیل نیروهای متحد ملی را



امارت باغ دلگشای خوی در یک روز میهمانی مقارن مشروطیت (از مجموعه اقبال ریاحی)

پادشاه آق قویونلو می آمد (و این پادشاه را به نوعی نماینده ی دولت ملی ایران می دانست) به خوی رسید و نوشت: "... به شهری رسیدیم به نام خوی که آن نیز خراب است و دارای ۴۰۰ خانه و مردمانش با صنایع و کشاورزی به سر می برند..."

شاه اسماعیل به آبادانی شهر خوی اهتمام ورزید و این شهر را پایتخت زمستان خود کرد. در تابستان ۹۲۰ ه ق بود که شاه اسماعیل در برابر تهاجم سلطان سلیم خود را به خوی و از آن جا به چالدران رسانید و با سپاهی بیست هزار نفری در برابر ارتش توپخانه دار ۲۰۰ هزار نفری عثمانی به مقاومت پرداخت. شکست ایرانیان چالدران از نمونه شکست هایی بود که پایه های ملی را تقویت کرد و اعتماد به نفس ویژه ای را فراهم آورد. در این جنگ تاجلی خانم همسر شاه اسماعیل نیز شرکت کرد، اسیر شد و سپس از اسارت گاه گریخت و در خانه ی ملک بیگ خوبی مخفی شد و سپس باز به همسر خود پیوست.

ترور کرد. در همین سال خوی به دست مغولان افتاد. تنها پس از تسلط کامل آنان و برقراری نظام ایلخانی بر آذربایجان و آسیای صغیر بود که آرامش و رشد نسبی باز نصیب خوی شد.

نزاری قهستانی در ۶۷۸ ه ق گذارش از سفر از تبریز به خوی می افتد و از کنار دریاچه ی ارومیه نیز می گذرد. او چنین می سراید:

صبحدم دریا ز پس بگذاشتیم

منزل آن روز دگر نحوی داشتیم

خوی ز بس ترک خطایی چون ختن

منزلی ایمن ولیکن پرفتن

شهری از بس لاله و گل چون بهار

مرغزاری چون بهشتش برکنار

اما با مرگ ابوسعید سلسله ی ایلخانان در شیب زوال افتاد و اواخر قرن هشتم و تمامی قرن نهم هجری خوی باز فراموشی، تاریکی، جنگ و ویرانی را تجربه کرد، چه بیش از مرگ تیمور